

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

جو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

هوشنگ معین زاده

خیام و آن دروغ دلاویز

فصل چهارم: دادگاه عدل الهی

بر من قلم قضا چو بی من رانند
پس نیک و بدش ز من چرا می دانند؟
دی بی من و امروز چو دی بی من و تو
فردا به چه حجتم به داور خوانند!؟

-۴-

روزی خیام با افسرده حالی خطاب به ابو علی سینا گفت:
- حضرت شیخ الرئیس، دلم از این چهار دیواری «خدا» گرفته است. دوست دارم از این باغ و حصار بیرون بروم. میل سیر و سیاحت دارم. کاش شما هم ما را در این گشت و گذار همراهی کنید!
ابو علی سینا، با شادمانی از پیشنهاد خیام استقبال کرد، حاج رجب و عزت الملوك نیز - به اتفاق - راه دروازه باغ را در پیش گرفتند و ساعتی بعد از دیواری که خدا به دورشان کشیده بود خارج شدند و در جاده ای سبز و خرم به راه افتادند. ضمن این گشت و گذار، حاج رجب از خیام پرسید:
- پدر! راست است که فقها اجازه ندادند جنازه شما در گورستان مسلمانان دفن شود؟!
- آری چنانکه تاریک فکری مانع شد پیکر بی جان فردوسی بزرگ و بسیاری دیگر از فرهیختگان ایران زمین در گورستان مسلمانان به خاک سپرده شوند.
عزت الملوك پرسید:
- مرشد چطور شد که شما را به بهشت راه دادند؟
- این، خود حکایتی دیگر است. . .

با اصرار و اشتیاق دوستان، خیام حکایت خود را چنین نقل کرد:
- در دادگاه عدل الهی، خیام واقعی محاکمه شد نه خیام شایعه پردازان. خیام ریاضی دان، پزشک، منجم و فیلسوف و شاعر. خیام اهل تفکر که به جانب ادیان نیز کشیده شده بود. خیامی که در آغاز او نیز می پنداشت لازم است به کردار انسان ها در جانی رسیدگی شود، از اینرو، به نوعی به بهشت و جهنم اعتقاد داشت. اما چگونگی چنین میعادگاهی رابه درستی نمی توانست تجسم کند. تا این که اندک اندک پی برد که هر پیامبری بهشت و جهنم را بر مبنای شرایط و اوضاع و احوال مردمان سرزمین خود و نیازهای روحی و روانی آنها توصیف کرده است. او ضمن این که به آزادی، بخصوص آزادی عقیده اهمیت می داد، در عین حال، پیرو احکام نیک همه ادیان الهی بود. به یکتائی قادر متعالی ایمان داشت که سوای خدای بازاری ادیان بود. با این وجود، چون تابع مطلق هیچیک از ادیان رایج نبود، بر حسب احکام هر آئینی کافر محسوب می شد و اگر به خاطر مقام علمی اش از حمایت ملکشاه سلجوقی و خواجه نظام الملک طوسی برخوردار نبود، چه بسا در همان حیاتش از مجازات خشک مغزان روزگار خود، رهائی نمی یافت. . .

و اما دادگاه

با معلوم شدن روز دادگاه، جمعیت انبوهی با هیجان و اشتیاق به عنوان تماشاچی به دادگاه آمده بودند تا از چگونگی محاکمه حکیمی به اتهام کفر و الحاد و میخوارگی با خبر شوند.

در صدر دادگاه گروهی از فرشتگان به عنوان قضات جای داشتند و فرشته ای سالخورده و خوش سیما رئیس دادگاه بود. در وسط سالن، فرشته ای خشن با سیمانی پُر چین و چروک و چشمانی نگران و کنجکاو جای داشت که در مقایسه با فرشتگان «قضات» از عاملین مالک دوزخ به نظر می آمد که برای بردن قربانی تازه «آتشکده خدا» به محکمه «عدل الهی» فرستاده شده است.

این فرشته خشمگین و تند خوی، دادستان بود. گرچه میز و صندلی و دم و دستگاهی برایش چیده بودند، ولی به دلیل شوق و عجله ای که برای محکومیت من داشت، پیوسته ایستاده و پا در حال قدم زدن بود. وقتیکه به من می نگریست، چنین به نظر می رسید که از آغاز خلقت عالم با من دشمن بوده و با نگاهش که از کینه و نفرت و دشمنی پُر بود، می گفت: «به چنان جانی بفرستم که سنگ خارا به حالت گریه کند». چون مرا آرام و ساکت و بی تفاوت می دید، خشمش فزونی می گرفت و با حرکات عصبی نارضایتی اش را از تأخیر دادگاه ابراز می کرد و از این که من لحظاتی را دور از آتش و مار و عقرب جهنم سپری می کردم، عدم رضایت خود را به رخ قضات می کشید.

در آن دادگاه، مرا وکیل نبود. اما، چنین به نظر می رسید که پروردگار عالم با همه قدرت و حشمت و شوکتش، دهها فرشته ریز و درشت را علیه من بسیج کرده بود تا با من یک لا قبا زور آزمائی کنند. وقتی که منشی دادگاه، شروع محاکمه را اعلام کرد، سکوتی سنگین تالار را فرا گرفت. نخست ادعا نامه ای مبنی بر کفر گونی و شرابخواری من قرائت شد که با بی حوصلگی گوش دادم. سپس، رئیس دادگاه پرسید:

- آیا اعتراف می کنید که گناهکاری؟

گفتم: نه حضرت رئیس

رئیس دادگاه بعد از شنیدن پاسخ منفی من، صحنه را به دادستان سپرد.

فرشته دادستان، با صدائی نکره و پر طمطراق خود پرسید:

- اسمت چیست؟ پدرت کیست؟ اهل کجائی؟

همه را به آرامی پاسخ دادم.

پرسید: خدایت کیست؟

گفتم: خدای شما!

گفت: من از خدای شما می پرسم؟

گفتم: خدای من و خدای شما، همان آفریدگار یکتاست. مگر غیر از این است؟

به جوانب او، رئیس دادگاه پاسخ داد:

- خدا یکی است و به دادستان تذکر داد که نیازی به سؤال دوم نبود.

پرسید: پیغمبرت کیست؟

گفتم: همه پیغمبرانی که از طرف پروردگار عالم برگزیده شده اند.

دادستان، خشمگین پرسید:

- دینت کدام است؟

به آرامی گفتم: همه ادیان الهی.

فرشته دادستان برای لحظه ای درمانده شد. نمی دانست چه کند. رشته کار از دستش در رفت. عادت نداشت انسانی در محکمه عدل الهی، اینطور گستاخانه به او پاسخ دهد و رئیس دادگاه نیز با او همدلی نماید. بر خلاف آنچه که در ابتداء می پنداشت، محاکمه من دیگر برایش چندان سهل و آسان نمی نمود. لذا کوشید زیرکانه تر سخن بگوید و پرسید:

- هر انسانی پیرو پیغمبری و تابع دینی است. پیغمبر تو کیست؟ و دینت کدام است؟

- پیغمبر من همه پیغمبران خدایند و دین من همه ادیان الهی است.

در این حال دادستان با درماندگی به سمت رئیس دادگاه عدل الهی رفت و با حالتی معترضانه ولی تضرع آمیز پرسید:

- جناب رئیس، با این شخص چه کنم؟ تکلیف ما او چیست؟

رئیس دادگاه گفت: منظور خیام اینست که به همه پیغمبران باور دارد و همه ادیان الهی را به حق می داند و می پذیرد. بهتر است از این سؤال بگذرید.

دادستان گفت: اما حضرت رئیس، ما باید بدانیم که این انسان عجیب و غریب تابع کدام دین و پیرو کدام پیغمبر است تا بر مبنای مقررات و احکام آن او را داور کنیم.

من به جای رئیس دادگاه، پاسخ دادم:

- خدا یکی است و پیغمبرانی که از جانب وی برگزیده شده اند، جملگی مُبلغ دستورات یک خدا هستند. یک خدای واحد نیز دستورات ضد و نقیض و چنگانه صادر نمی کند. بنا بر این در مورد من بایستی مطابق دستورات صریح خدا داور شو. مگر این که بگوئید نه چون هر پیغمبری برای خود خدائی جداگانه داشته و یا غیر از ابلاغ احکام الهی، خود نیز به امر و نهی کردن پرداخته، دادگاه مجبور است مطابق شریعت پیغمبران به کار من رسیدگی کند نه احکام الهی.

رئیس دادگاه با تجربه ای که داشت، می فهمید منظور من چیست و مشکل دادستان کدام است، چاره ای ندید جز این که به دادستان بگویم :

- منظور خیام اینست که برابر احکام همه ادیان به وضع او رسیدگی گردد. بعد با نگاهی ستایشگر از من پرسید : این طور نیست، حکیم؟

از نگاه و کلماتش احساس کردم که می خواهد دادستان را از این مخلصه نجات دهد و از من نیز کمک می طلبد. به پاس سپاس از او، گفتم :

- همین طور است که می فرمائید. چون همه ادیان، ملهم از ذات احدیت الهی اند و همه پیغمبران، برگزیدگان او هستند. رئیس دادگاه به دادستان گفت :

- در مورد خیام به استناد احکام تک تک ادیان داوری خواهد شد. دادستان، روی به جایگاه داوران کرد و گفت : چون مجرم اهل خراسان و از شهر نیشابور است و این دیار زمانی دراز «دارالاسلام» بود، داوری را با احکام دین اسلام آغاز می کنیم. اما من بلافاصله خطاب به قضات گفتم :

- نه اطلاق لفظ مجرم به من جایز نیست و این جا هم دادگاه شرع نیست که بی جهت هر کسی را مجرم قلمداد کنند. من در پیشگاه محکمه عدل الهی هستم تا به اعمال رسیدگی کنند و ببینند که در زمان حیاتم گناهکار بودم یا ثوابکار. رئیس دادگاه گفت: صحیح است کلمه مجرم دیگر به کار نرود.

فرشته دادستان، ناراضی از دستور رئیس دادگاه پرسید :

- شما در حیات خود شراب می نوشیدید؟
- آری.

- می دانید شرابخواری در آئین اسلام حرام است؟

- بلی، ولی حرام کردن شراب را علتی است که به من و امثال من مربوط نمی شود. اولاً من به قول استادم ابو علی سینا با فتوای عقل شراب می نوشیدم که فرموده:

حلال گشته به فتوای عقل بر دانا حرام گشته به فتوای شرع بر احمق

تا خواستم به ثانیاً بپردازم، دادستان برای این که مطلب دیگری عنوان نکنم، حرف مرا برید و بی آنکه به ابوعلی سینا فتوای عقل اشاره کند پرسید:

- چطور احکام دین اسلام و پیغمبر آن، مشمول شما نمی شود؟ مگر شما مسلمان نیستید؟ مگر شما به پیغمبر اسلام ایمان ندارید؟

- چرا، ولی حکم تحریم شراب را پیغمبر اسلام برای قوم خود (مردم جزیره العرب) نازل کرده بود، ربطی به اقوام دیگر نداشت. ایشان می دانستند که شراب در هیچ یک از ادیان الهی تحریم نشده و اقوام مختلفی که پیرو پیغمبران الهی مانند موسی و عیسی هستند، با چنین تحریمی رو به رو نبودند. اگر تحریم پیغمبر اسلام را شامل حال همه ملل و اقوام بدانیم، آنوقت با مسأله الهی بودن یا نبودن این ادیان و پیغمبران دیگر مواجه می شویم. در ضمن فراموش نکنید که خود پیغمبر اسلام سیزده سالی که در مکه اعراب را به یکتا پرستی دعوت می کردند، حرفی از حرمت شراب نمی زدند، و بر عکس در همان مکه از شراب به نیکی نیز یاد کرده اند، مثلاً در «آیه ۶۹ سوره نحل».

در مدینه، ایشان در مقام فرمانروای مسلمانان، احکامی برای اداره امور اجتماعی اعراب مسلمان صادر کردند، از جمله در مورد نوشیدن شراب در سه آیه که سومین آن دوری کردن از شراب و قمار و بت ها و تیرهای قرعه بود، آنها برای این که ایمان آوردگان از یاد خدا و نماز غافل نشوند و میانشان دشمنی و کینه نیفتد، که به نظر من چندان ربطی به دین و ایمان ندارد. از آن گذشته من همیشه به هنگام شراب خواری، مانند امیر المومنین یزید بن معاویه به آئین عیسی مسیح و بر اساس احکام دین او شراب می نوشیدم. در آن موقع، مرا بااسلام و دین «احمدی» کاری نبود، تابع عیسی بن مریم بودم و به احکام او عمل می کردم(۱)

راستی، ای فرشته عزیز مگر عیسی مسیح پیغمبر خدا نبود؟

- بلی بود!

- آیدر آئین عیسی، شراب منع شده است؟

- نه!

- بنابراین، من که به آئین عیسی شراب می نوشیدم، گناهکار نیستم؟

- نه!

- لطفاً براساس همین «نه» ای که فرمودید، اتهام شرابخواری را از پرونده من حذف کنید.

فرشته دادستان که ندانسته با گفتن «نه»، خود را در مخلصه دیگری انداخته بود، با درماندگی خطاب به رئیس محکمه گفت :

(۱) فان حُرمت یوماً علی دین احمد فخذها علی دین المسیح بن مریم

اگر بر تو روزی آن(شراب) در دین احمد(محمد) حرام شد آنرا(شراب) بگیر(بنوش) در دین مسیح بن مریم.

از دیوان یزید بن معاویه، گردآوری دکتر واضح الصمد، چاپ دار صادر بیروت

- حضرت رئیس خواهش می کنم شرابخواری را از پرونده ایشان حذف فرمائید این شخص مرا سؤال بیچ کرد و لفظ «نه» را به حيله از زبانم بیرون کشید. می دانید چنین رسمی در محاکم ما مرسوم نبوده و متهمین حق ندارند از دادستان سؤال کنند. من ندانسته در اثر پرسشهای پی در پی او، لفظ «نه» را بر زبان راندم.
رئیس دادگاه با تبسم معنی داری گفت :

- ای حکیم شما نباید از دادستان سؤال کنید، هر پرسشی دارید از اعضاء دادگاه بکنید. با قبول در خواست دادستان، این سؤال و جواب نیز از پرونده حذف می شود.

دادستان که تا این لحظه به اصطلاح «قافیه را باخته بود»، خوشحال از تصمیم رئیس دادگاه، خطاب به من گفت :
- شما حق ندارید هر لحظه به دینی معتقد باشید و هر عمل زشت که مرتکب می شدید با پیروی از آئینی توجیه کنید.
با حالتی بی تفاوت گفتم : حرف شما کاملاً درست است. من به عیب خود اعتراف می کنم. تقاضا دارم، مرا به دلیل سرگردان بودن در میان ادیان الهی گناهکار اعلام کنید تا نیازی به سؤال و جواب های بیهوده نباشد. . .
اما، ای فرشته عزیز من که به میل خود عملی انجام نداده ام که شما آنرا زشت می نامید. عمل من متکی به دستورات پیغمبران خدا بوده که مسلماً پیغمبران عمل زشت به بندگان خدا توصیه نمی کنند. اگر اعمال مرا زشت می دانید، بروید گریبان آنهایی را بگیرید که چنان احکامی در آئین خود گنجانده اند، نه مرا که از آئینشان پیروی کرده ام.
رئیس دادگاه با تأیید استدلال من، دستور داد تا جمله «عمل زشت» را هم از پرونده من حذف کنند.
در این هنگام دادستان با وقاحت نا منتظره ای، گفت :
- پس اعتراف کردید که گناهکاری؟

من هم با قاطعیت جواب دادم :

- البته وقتیکه انسانی همه ادیان الهی و نبوت همه پیغمبران الهی را تأیید کرده باشد، باید هم گناهکار باشد چه گناهی بالاتر از این که کسی موسی، عیسی، محمد را پیغمبران خدا و دین آنان را ملهم از اراده پروردگار عالم بدانند. به نظر من این گونه باورها بزرگترین گناه است و من هم که چنین باوری داشته ام، مسلماً از جمله گناهکاران هستم.
دادستان، مات و مبهوت از سخن طنز آمیزم نمی دانست چه بگوید. لذا، با حالتی عصبی به سمت رئیس دادگاه رفت و گفت :

- حضرت رئیس به نظرم این مرد مرا دست انداخته. نگاه کنید یک کلمه حرف درست و حسابی نمی زند. مدام حاشیه می رود و از این شاخ به آن شاخ می پرد. پاك كلافه ام کرده، نمی دانم با او چه باید کرد؟
رئیس دادگاه با دلسوزی به دادستان گفت :

- ما پذیرفتیم که خیام را به عنوان پیروی از همه ادیان دآوری کنیم. بنابراین، مصلحت اینست که شرابخواری او را به پیروی از آئین عیسی بپذیرید و از آن بگذرید.

- اما حضرت رئیس! همه فسق و فجور این مرد، از شرابخواری سر چشمه می گیرد. نگاه کنید به کفرگویی هایش، به عیب و ایراد گرفتن هایش، به طعنه زدن هایش و به رباعی سرودن هایش در حالت عادی هرگز چنین اباطیلی از مغزش تراوش نمی کرد. همه این اراجیف در اثر نشئه شراب نابی است که می نوشید. اگر ما این گناه کبیره را از گردنش بر داریم، از گناهان دیگرش هم باید صرف نظر کنیم. من نمی توانم به همین سادگی از این گناه او بگذرم.
رئیس دادگاه گفت: هر طور میل شماست. بفرمائید ادامه بدهید.

دادستان که حقانیتی در کلام خود می دید، پرسید :

- شراب را از کجا تهیه می کردید؟

- اوایل مثل همه مردم می خریدم. ولی بعدها مجبور شدم خودم تهیه کنم.

- پس هم شراب می خوردید و هم شراب می انداختید؟ تا جائیکه حتی در «فضیلت شراب»، در رساله «نوروز نامه» داد سخن داده اید، لابد یادتان هست ؟

- بلی کاملاً اما در مورد فضیلت شراب، باید بگویم که شراب را فضیلت های دیگری هم بود، ولی من از نوشتن همه آنها خوداری کردم. زیرا نمی خواستم عوام از مزایای شراب کاملاً مطلع و بخاطر افراط در نوشیدن آن، دچار زیان شوند.

دادستان حیرت زده مرا می نگریست و از این که با بی پروائی اعتراف می کردم که در مدح شراب قلمفرسائی کرده ام، متعجب بود باین همه به نظر می رسید که نمی خواست گناه دیگری به گناهانم اضافه کند. از اینرو، دنبال سؤال و جواب قبلی را گرفت و گفت :

- یعنی سه گناه را با هم مرتکب می شدید؟ انداختن شراب، نوشیدن شراب و تبلیغ شراب

- اگر شراب می انداختم و به دیگران می فروختم، شاید حرف شما درست بود. ولی من شراب را برای خود و میهمانانم می انداختم، چون شراب هائی که مسلمانان می فروختند، مطبوع نبودند.

- البته عرض شما آن نیست که بگوئید؛ مسلمانان، هم شراب تهیه می کردند، هم شراب می خوردند و هم شراب می فروختند؟

- خیر! غرض همین است که فرمودید. ولی چون من نوشیدن شراب را گناه نمی دانم، لزومی نمی بینم که مسلمانان را مجرم قلمداد کنم. شما که بهتر از من می دانید بسیاری از مسلمانان که می توانستند شرابی به دست آورند، با میل و رغبت می نوشیدند. این که من چرا شراب می انداختم، گذشته از دلیل یاد شده، از آن رو بود که من شیوه بسیار خوبی برای تهیه شراب یافته بودم که با آن شیوه بهترین و گواراترین شرابها را تهیه می کردم. دادستان که از وصف «شراب اندازی» من دهانش آب افتاده بود پرسید:

- چطور؟

گفتم: من به روشی شراب می انداختم که متخصصین این فن برای خلفا و امیر مؤمنان اسلام شراب می انداختند. لذا، شراب من بسیار مرغوب و از شراب های مسلمانان شهر نیشابور مردافکن تر بود. دادستان با بیان «استغفرالله» غلیظی، گفت:

- غرض شما از بردن نام خلیفه مسلمین و ربطشان به شراب انداختن چیست؟

- غرض خاصی ندارم. جز این که بگویم، من روش کسانی را که برای خلفا شراب می کشیدند، می پسندیدم و به کار می بردم، از اینرو شرابم به معنی واقعی، شراب بود و اگر یک پیاله از آن می نوشیدید، یقیناً دل از آن نمی گندید و تا به ابد هم مزه آنرا فراموش نمی کردید.

فرشته دادستان بعد از مکئی کوتاه و نگاهی عمیق، گفت:

- استنباط من اینست که منظور شما متهم کردن خلفای اسلام به شرابخواری است، این طور نیست؟

- ابدأ! ابدأ! چنین قصد و نیتی نداشتم. ولی اگر استنباط شما چنین است، برای این که فکر نکنید من در همه مسائل با نظر شما مخالفم، به این برداشت سرکار گردن می نهم و می گویم:

بلی، مگر نه اینست که ما همه پیرو خلفای عصر خود بودیم که بهتر از ما به دستورات اسلام آگاه بودند؟ مگر خلفای اسلام، پیشوایان دینی ما محسوب نمی شدند؟ مگر آنها نبودند که ما را مسلمان کرده و به پیروی از آئینشان کشانده بودند؟ مگر سر مشق قرار دادن و پیروی کردن از این بزرگان وظیفه هر مسلمانی نیست؟ من که تابع خلیفه مسلمین و امیر مؤمنین بودم، خمس و زکاتم را به او می پرداختم و در دین به او اقتداء می کردم، چرا نبایستی در اعمال و رفتار، او را سرمشق خود قرار بدهم؟ مگر دین اسلام دو گونه است؟ یکی برای خلفا و امرا و بزرگان عرب و دیگری برای غریبه ها و دور افتادگان و غیر عرب ها؟

دادستان گفت: شما می بایستی به پیغمبر اسلام که شراب را حرام کرده اقتداء می کردید. خلفا ممکن بود خارج از دین و بی ایمان باشند و به احکام و دستورات شریعت خود پای بند نباشند.

- حقیقت همین است که فرمودید. ولی چه کنم که من به وسیله آن خلیفه ها و امیران و بزرگان عرب، مسلمان شده بودم، نه به وسیله پیغمبر اسلام. اگر در مسلمانی آنها شك و تردید بود، مربوط به من نیست. باید پرسید، آنها چرا مردم را به دینی دعوت می کردند که خود به احکام آن پای بند نبودند؟

دادستان گفت آنان هم مثل شما احکام اسلام را نقض می کردند.

- آنان هر چه می کردند، ربطی به من ندارد. آنچه مربوط به من است، این ست که بنده به وسیله آنها مسلمان شده بودم.

دادستان، بی توجه به گفته های من، کوشید تا رندانه به «گناه» من حکم تأیید بزند و لذا، گفت:

- بنابراین اعتراف کردید که بر خلاف شریعت اسلام شراب می خوردید و گناهکارید؟

با عصبانیت جواب دادم: نه بنده چنین اعتراف بی جانی نکرده ام، بلکه عرض کردم که در موقع شراب نوشی از دین «عیسی» پیروی می کردم. اسلام را هم تا زمانیکه پیغمبر این دین در مکه بود، قبول داشتم و ایشان در آنجا اصلاً و ابدأ حرفی از حرمت شراب نزده بودند. اگر در مدینه کسی در گرمای روز و بی اطلاع از راه و رسم شرابخواری، در نوشیدن شراب افراط کرد و بد مستی نمود و مرتکب عمل خلافی شد و پیغمبر اسلام را وادار به تحریم شراب کرد، داستان دیگری است که به من مربوط نمی شود. اگر علاقه مندید، داستانش را برایتان تعریف کنم تا بدانید شراب که در هیچ دینی حرام نیست، چرا در اسلام حرام شده است.

و اما، ای فرشته عزیز بدان که اصولاً هر کسی در گرمای سوزان عربستان، شراب بنوشد و به خصوص اگر در نوشیدن افراط کند، بد مست می شود. به نظر من هم پیغمبر اسلام از این که شراب را برای امت خود، یعنی مردم عربستان، حرام کرده کار بسیار خوب و پسندیده ای انجام داده اند. ولی برای مردم خراسان و آدم هائی مثل من که می دانیم چطور، چقدر، چه موقع و با چه کسی شراب بنوشیم، حرام است که شراب حرام باشد. هرگز این رباعی را شنیده ای؟

می گر چه حرام است؛ ولی تا که خورد و آنگاه چه مقدار و کی و با که خورد

هرگاه که این چهار شرط آمد جمع گر می نخورد مردم دانا که خورد؟

فرشته دادستان که دیگر از ارائه دلیل باز مانده بود، با همه علاقه اش به اتهام شرابخواری، ناگزیر شد آنرا رها کند، ولی با سماجت خاصی که داشت، پرسید:

- نماز چی؟ نماز می خواندید؟

- چندین سال می خواندم، ولی از شما چه پنهان بعد ها ترك كردم. فقط گاهگاهی برای احترام به عقاید مسلمانان با آنان همراهی می کردم .

- معلوم است! معلوم است! وقتی کسی همیشه مست باشد، چگونه می تواند نماز بخواند.
- ای فرشته محترم تقاضا میکنم اول توضیح بدهید که نماز چیست؟ و به چه منظور برگزار میشود؟
فرشته دادستان که طرح این سؤال را ابلهانه می پنداشت، با نوعی تکبر و تفرعن گفت :
- نماز یکی از فرایض دین اسلام و امری است واجب. غرض از آن ستایش و سپاسگزاری خداوند است و اعلام بندگی و عبودیت در پیشگاه خالق عالم و اقرار به رسالت محمد بن عبدالله. . .
- چه نیکو غرضی و چه پسندیده عملی! اما، ای فرشته عزیز! مگر شما بنده خدا نیستید؟
- چرا این چه پرسشی است؟
- بنابراین، شما هم به بزرگی و عظمت خدا اعتقاد دارید؟
- البته که دارم!

- آیا شما هم برای اظهار بندگی و شهادت به بزرگی و یکتائی خالق عالم نماز می خوانید؟
فرشته دادستان، لحظاتی کنجکاوانه به من خیره شد تا شاید قصد و غرضم را از این پرسش های در پی دریابد. چون چیزی دستگیرش نشد، جواب داد:

- نه چنین تکلیفی برای ما معین نشده است
- شما که نماز نمی خوانید، چگونه به بزرگی آفریدگار عالم اقرار می کنید؟ به چه طریقی او را ستایش می کنید و سپاس می گوئید؟ مگر غیر از نماز راه دیگری برای عبادت وجود دارد؟ و بعد، چرا چنین تکلیفی برای شما معین نشده است؟ مگر شما مخلوق خالق عالم نیستید؟ مگر می شود بدون نماز خواندن، خداوندگار را به بزرگی و یکتائی قبول داشت؟ . . .
- معلوم است که می شود. هر یک از مخلوقات خدا برای ستایش و سپاس او به طریقی عمل می کنند. فرشتگان را طریقی است غیر از طریق انسانها.
- یعنی هر یک از مخلوقات خدا، به شکل خاص خود خالقشان را ستایش می کنند و سپاس می گویند. مسیحی نماز نمیخواند، ولی خدا را ستایش می کند، همانطور که یهودی، بودائی و غیره و فرشتگان.
- کاملاً درست است.

- خیلی متشکرم ای فرشته محبوب خدا! همانطوریکه فرمودید، من هم به طریقی خدا را ستایش می کردم، بی آنکه به نماز بیايستم و تظاهر به عبادت کنم. من هم به شیوه ای که فکر می کردم بیشتر مورد پسند خداست، به درگاهش به راز و نیاز می نشستم. به طوریکه خود را از بیشتر نماز گزاران به خدا نزدیکتر احساس می کردم.
فرشته دادستان، با نا باوری پرسید :

- منظور شما این است که نماز جداگانه ای برای عبادت داشتید؟
- نامش را نماز نمی گذارم. زیرا من عبادت نمی کردم، بلکه با خدا راز و نیاز می کردم، گله و شکایت می کردم، درد خود و سایر انسانها را برایش باز گو می کردم و . . . در عین حال او را بزرگ می شمردم و ستایش می کردم و سپاس می گفتم.

دادستان الهی، با تمسخری ابلهانه گفت :
- لابد با دهان آلوده به شراب ؟

به آرامی پاسخ دادم : نماز با دهان آلوده به شراب مربوط به کسانی است که در مقام خلیفه مسلمان و امیر مؤمنین بر مسلمانان پیشوایی می کردند. اما، اگر من با دهان آلوده به شراب به نماز می ایستادم(که نمی ایستادم)، دهانم آلوده به شرابی بود که خدا در بهشتش به مسلمانان وعده داده است. شرابخواری، علی رغم این که در اسلام حرام شده، عیب و ایرادی ندارد. جائی که پسر خدا(عیسی)، برای تبرک به پیروانش نان و شراب هدیه می کند. بی انصافی است که از یک چنین نوشیدنی به زشتی سخن گفت. شراب یکی از ماندهای بسیار باارزش پروردگار عالم است.
راستی! . . . ای فرشته خوب خدا وقتی شما هم مثل ما انسانها برای شادی یا فرار از غم و غصه های روزگار شراب می نوشید، بد مستی هم می کنید؟ عربده هم می کشید؟ به این و آن هم ضرر و زیان می رسانید و بد و بیراه می گوئید؟
دادستان الهی، با غرور و تکبر خاصی گفت :

- نه! نه! فرشتگان هرگز بد مستی نمی کنند و عربده نمی کشند و به کسی هم ضرر و زیان نمی زنند و بد و بیراه هم نمی گویند.

پرسیدم : ولی شراب می نوشند؟

گفت : البته!

با نیشخندی گفتم : اگر پیروان همه ادیان و فرشتگان و حتی فرشته دادستان دادگاه عدل الهی هم شرابخواری می کنند، چرا این قدر اصرار دارید تا شرابخواری مرا «گناه کبیره» جلوه دهید؟ اگر شراب بد است؛ چرا برای شما بد نیست؟ و چرا تنها برای مردمان مسلمان بد است؟ پیروان عیسی که شراب می نوشند؛ مگر خدا پرست نیستند؟ مگر نه این که پیغمبران یهود که تعدادشان سر به هزاران می زند، شراب را منع نکرده اند؟ چگونه است که در میان این همه ادیان و پیغمبران، فقط برای پیغمبر اسلام آیه نازل شده که شراب حرام شود؟ . . .

فرشته دادستان که جوابی در مقابل منطق و استدلال من نداشت و مصلحت هم نمی دید که اتهام شرابخواری مرا دنبال کند، ساکت و صامت ماند. رئیس دادگاه که ضعف و زبونی او را احساس می کرد، گفت:

- ای فرشته بزرگ غیر از میگساری، گناهان دیگری نیز بر خیام نوشته شده، چرا آنها را مطرح نمی کنید؟
فرشته دادستان، هشدار رئیس دادگاه را دلیل حقانیت خود دانست و امرانه گفت:

- غیر از فعل حرام شرابخواری که از آن در می گذریم، به عنوان یک مسلمان و یک بنده خدا چه کرده اید؟ . . . نماز که نخوانده اید؟ روزه که نگرفته اید؟ خمس و زکات که نداده اید؟ حج واجب و عمره که نرفته اید؟ جهاد اکبر و اصغر که نکرده اید؟ بگو ای کسی که «مسلمان هم هستید» در زندگی چه کرده اید؟ و با خود چه توشه ای به همراه آورده اید؟
با سرفرازی گفتم:

ای فرشته عزیز! راست می گوئید؟ من نه نماز خوانده ام، نه روزه گرفته ام، نه خمس و زکات داده ام، نه حج رفته ام و نه جهاد اکبر و اصغر کرده ام، در عوض تا روزیکه زنده بودم، بیشتر اوقات عمرم را صرف خدمت به خلق خدا و عالم بشریت کرده ام و مطمئن هستم که صدها سال بعد از مرگم هم انسانها از نتایج زحمات من استفاده خواهند برد.
بلی، اشخاص بسیار معدودی - مثل من - برای سعادت و خوشبختی بشر زحمت کشیده اند. . . سپس از جای خود برخاستم و با عصبانیت گفتم:

- ای فرشته! من نمی دانم، دانش و دانایی تو چقدر است ولی می بینم که فرشته ای آگاهی نیستی، این جا هم مجال صحبت کردن از زحمات و خدمات من نیست. برو و از خدا بپرس، من که هستم؟ مقام و منزلتم چیست؟ پایگاهم کجاست؟ . . .

فرشته دادستان، تکبیده و متحیر در حالیکه به میز خود تکیه داده بود به من نگاه می کرد و دستهای لرزان در میان انبوهی از اوراق و مدارک می لغزید.

در همین هنگام، از گوشه تالار دادگاه، نوری درخشید و از میان آن، میکائیل پیر، فرشته مقرب الهی، با طمطراق و طنطنه پا به تالار دادگاه گذاشت. با حضور او همه فرشتگان ببا خاستند و مقدمش را گرامی داشتند. میکائیل پیر، با نگاهی پر مهر به من، گفت:

- ای حکیم پروردگار عالم بر تو و دیگر مردان علم درود می فرستد. خدمات تو به مخلوقات آفریدگار بزرگ در پیشگاهشان منظور است. . . آنگاه، خطاب به اعضاء دادگاه، گفت:

- امثال حکیم عمر خیام، پیام آوران علم و معرفت و چراغ راهنمای بشریت اند. جایگاه خیام از قبل در بهشت مشخص است. در پیشگاه الهی، دانشمندان و حکمائی نظیر حکیم عمر خیام، جایگاهی خاص دارند و مقامشان اگر از انبیاء بالاتر نباشد، به یقین کمتر از آنان نیست. برای نشان دادن مقام و منزلت این حکیم عالیقدر، پروردگار عالم، مرا مأمور کرده اند تا ضمن خیر مقدم، ایشان را به بهشت همراهی کنم. . .

و سپس دست مرا گرفت و به همراه خود به این محنت سرآورد و در این محنتکده رهپیم کرد و رفت. بی آنکه حتی بتوانم داوری قضات و عکس العمل مردمی را که منتظر محکومیت من و اعزامم به قعر دوزخ (جهنم) بودند، تماشا کنم. من به این ترتیب به بهشت آمدم. نه با رأی دادگاه عدل الهی، نه با سبک و سنگین کردن اعمالم در ترازوی عدالت و نه با عبور از پل صراط، بلکه با فرمان خاص الهی و در معیت میکائیل، فرشته مقرب خدا.

ادامه دارد